

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۱۱، ش ۱ (پیاپی ۲۲)، بهار و تابستان ۱۳۹۹

کیخسرو؛ تعالی منجی‌گری در برابر شاهی با توجه به مکتب اسطوره‌شناسی یونگ دکتر علی زاهد

استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران
فریده آرامیده

مدرس زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران
سهیل جعفری (نویسنده‌ی مسئول)

دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

چکیده

کیخسرو مطلوب‌ترین شاه در شاهنامه است که فرجام عجیبی دارد. پس از تحمل رنج فراوان و پیروز شدن در آزمون‌های دشوار و شکست دادن تمام دشمنان و گرفتن انتقام کینِ سیاوش بر تخت شاهی تکیه نمی‌زند. مشغول عبادت می‌شود و بعد از مدتی به همراه پهلوانان به کوهی می‌رود و ناپدید می‌شود. دیدگاه‌های مختلفی درباره کیخسرو وجود دارد، در این پژوهش از شیوه‌ی نقد اسطوره‌ای مبتنی بر عقاید یونگ و پیروانش استفاده شده است. در نظر یونگ محتوای ناخودآگاه جمعی یا همان کهن‌الگوها به شکل افسانه و اسطوره پدیدار می‌گردند. این کهن‌الگوها خود ناشناخته و ناپیدایند؛ اما به شکل رؤیا، افسانه و اسطوره تجلی می‌کنند. در مقاله حاضر کیخسرو تجلی دو کهن‌الگو قدرتمند قهرمان و شاه است، حکیم توس تقابل این دو کهن‌الگو و خطرات در راه کیخسرو را به خوبی نشان داده است. در نهایت، کیخسرو قدرت را کنار می‌گذارد و همان نماد سوشیانتی یا قهرمان را برمی‌گزیند. نتیجه کار نشان می‌دهد با استفاده از این شیوه می‌توان درک بهتری از اسطوره‌های ایرانی داشت.

واژگان کلیدی: اسطوره، شاهنامه، کیخسرو، کهن‌الگو، یونگ

۱- مقدمه

در فرهنگ ملل و اقوام گوناگون اسطوره‌ها و افسانه‌های بی‌شماری وجود دارند که در نخستین نگاه بسیار متفاوت به‌نظر می‌رسند؛ اما پس از آشنایی به تدریج شباهت‌های اساسی آن‌ها با یکدیگر آشکار می‌شود. بدیهی است که وجود این شباهت‌ها را نمی‌توان صرفاً بر اساس ارتباط فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر توجیه کرد؛ زیرا در بسیاری موارد هیچ‌گونه مراد و ارتباط مستقیم یا غیرمستقیمی بین آن‌ها متصور نیست.

کارل گوستاو یونگ سرچشمه‌ی این مضامین اسطوره‌ای را ناخودآگاه جمعی نامید که به‌صورت مشترک در تمامی اقوام وجود دارند. یونگ معتقد است نوع انسان به صورت جمعی تجربیات انواع انسانی و پیش‌انسانی را در ناهشیار جمعی ذخیره می‌کند. ناخودآگاه جمعی بقایای تجارب نیاکان است و صورت پیش‌ساخته نظام کیهان را داراست و شامل بقایای دیرینه‌ای است که در این مخزن جمع شده‌اند. گذشته بدوی ما پایه‌ای برای روان انسان می‌شود و رفتار حال ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و عملکرد ما را تحت سیطره‌های خود درمی‌آورد. یونگ تجربه‌های باستانی موجود در ناخودآگاه جمعی را که به‌وسیله موضوعاتی الگوهای تکراری آشنا می‌شوند، کهن‌الگو می‌نامد (کریمی، ۱۳۹۶: ۸۲).

فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ه.ق) از بزرگ‌ترین شاعران حماسی جهان است وی شاهنامه را برپایه روایاتی کهن و با توانایی ادبی شگفت‌انگیز خود سروده است. شاهنامه دارای دو بخش افسانه‌ای و غیرافسانه‌ای است. فردوسی در بخش افسانه‌وار گاهی از واقعیات یاری می‌جوید و در بخش واقعی و غیرافسانه‌ای گاه از افسانه کمک می‌گیرد؛ اما در هر دو بخش مرز واقعیت را با خرد خود می‌سنجد و ناواقعیت را با رمز و نمادپردازی بررسی می‌کند. در این مقاله از دیدگاه یونگ به کندکاو شخصیت کیخسرو می‌پردازیم. تنوع نسبی شخصیت‌ها و یادآوری شخصیت‌های دیگر در کنار کیخسرو سبب شناخت بهتر کهن‌الگوهای یونگ می‌شود و چهره‌ی کیخسرو را نیز بهتر نشان می‌دهد.

پیشینه پژوهش و روش تحقیق

داستان کیخسرو در شاهنامه متنی تأویل‌پذیر است که بر مبنای دیدگاه و رویکرد خوانش، امکان تفسیر دارد. آثاری که اسطوره‌ی کیخسرو را بررسی کرده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. آثاری که به نقد اسطوره‌شناختی شخصیت کیخسرو پرداخته‌اند: پژوهشی در اساطیر ایران، از اسطوره تا تاریخ و جستاری در فرهنگ ایران از مهرداد بهار و مقاله‌ی «اسطوره‌ی کیخسرو در شاهنامه» از ابوالقاسم اسماعیل‌پور که در این مقاله از آن‌ها استفاده شده است.
۲. چهارگانه «سرگذشت کیخسرو» از مهردخت برومند درباره‌ی زندگی و شخصیت کیخسرو است که به بررسی مفهومی روایت پرداخته است.

۳. مقاله‌ی تحلیل‌داستان کیخسرو در شاهنامه براساس روش نقد اسطوره‌ای از دکتر فرزاد قائمی است که با نگاه کهن‌الگویی به نقد اسطوره کیخسرو می‌پردازد؛ اما از نظر شیوه کار و نقد تفاوت‌های بسیاری با مقاله حاضر دارد. در این تحقیق، با نگاهی نو به اسطوره‌ی کیخسرو از دیدگاه یونگ پرداخته‌ایم. دیدگاه یونگ درباره اسطوره، دیدگاهی میان‌رشته‌ای است که روان‌شناسی و ادبیات را به هم وصل نموده است و نیز سعی می‌کند نماد و رمز رازهای موجود در اسطوره‌های تاریخی را برای ما روشن کند و از خردی که در این‌گونه اسطوره‌هاست ما را آگاه کند. ابتدا اسطوره‌ی کیخسرو را نقل می‌کنیم.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- داستان کیخسرو در شاهنامه

از جمله داستان‌هایی که معانی رمزی گران‌بهایی در آن نهفته است و لایه‌های وجودی و معرفتی متعددی در آن نهان است داستان فرجام روزگار کیخسرو است. این داستانی شگفت‌انگیز است. اگر نامه‌ی باستان را از همان آغاز به‌آهستگی بخوانیم و با جهان این متن آشنا شویم چون به فصل پایانی سرگذشت این پادشاه کیانی درآییم، ناگهان و به یک‌باره تفاوتی شگرف را شاهد خواهیم بود. کیخسرو «از آرمانی‌ترین شهریاران شاهنامه است. پس از تحمل رنج فراوان و پیروز شدن در آزمون‌های دشوار به شهریاری نائل شد. او نقش شهریاری یعنی اجتماعی‌ترین نقش را به خوبی ایفا می‌کند. افراسیاب تورانی و گریسوز را از پای درمی‌آورد و صلح و شادی و آرامش و داد و آسایش را به ایران برمی‌گرداند.» (خسروانی، ۱۳۹۴: ۵۱). در آغاز پادشاهی او آمده است:

چو کیخسرو شاه بر گاه شد	ز دادش جهان یکسر آباد شد...
جهان گشت پُرچشمه و رود آب	سرِغمگنان اندرآمد به خواب
زمین چون بهشتی شد آراسته	سرِغمگنان اندرآمد به خواب

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴/۳)

پس از شصت سال پادشاهی ناگهان کیخسرو از پادشاهی کناره‌گیری می‌کند. گودرز که از خردمندان پیر شاهنامه است با کیخسرو مخالف است و از زال نیرومندترین پیرخرد شاهنامه کمک می‌خواهد و او را از زابلستان فرامی‌خواند. زال و رستم نزد کیخسرو می‌آیند و این اقدام او را ناپسند و نتیجه هم‌آواز شدن دیو با او و سرپیچی از یزدان می‌دانند، زال می‌گوید:

مگر دیو با او هم‌آواز گشت
که از راه یزدان سرش باز گشت
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۴۲/۴)

زال در ادامه به کیخسرو خاطرنشان می‌کند که نیاکان او افراسیاب جادوگر و کیکاووس دژخیم، پندهای زال را نپذیرفتند و نتایج شوم آن را دیدند. به او هشدار می‌دهد که اقدام او نه برای خودش سودمند است و نه جهان‌آفرین آن را می‌پسندد. کیخسرو به ملایمت و آرامی زال را قانع می‌کند و زال عذرخواهی می‌کند و دست از پند و اندرز برمی‌دارد. کیخسرو برخلاف میل زال، پادشاهی را به لهراسب می‌دهد و خود همراه طوس، گیو، بیژن و فریبرز از شهر دور می‌شود و به سمت کوه روانه می‌شوند (خسروانی، ۱۳۹۴: ۵۱-۵۲). کیخسرو در راه از خطراتی که ممکن پاگیر پهلوانان شود به آن‌ها هشدار می‌دهد و می‌گوید کسی که فقط فرّ الهی داشته باشد می‌تواند زنده بماند. صبح که بیدار شدید و من ناپدید شدم، شما همگی برگردید و گرنه مورد غضب الهی قرار می‌گیرید. کیخسرو و پهلوانان به چشمه‌ای در پای کوهی می‌رسند که خود چشمه بنا به فرهنگ رمزها، نماد قدیسیت و جاودانگی است (کوپر، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

همگی در کنار چشمه می‌خوانند. صبح که پهلوانان بیدار می‌شوند، کیخسرو را نمی‌بینند. همگی به دنبال کیخسرو در گوشه کناره‌ها می‌گردند و پندی را که کیخسرو به آن‌ها داده است، فراموش می‌کنند. پهلوانان که از یافتن کیخسرو به‌ستوه آمدند به کنار چشمه می‌روند تا گلیوی تازه کنند. ناگهان در هوای آفتابی ابری سیاه بالای سر آن‌ها پدیدار می‌شود و همگی سخن کیخسرو را به یاد می‌آورند و سریع برمی‌گردند ولی دیگر دیر شده است، برف بوران سنگینی آن‌ها را می‌گیرد و به هلاکت می‌رسند. چنان‌که از مجموعه‌ی روایات برمی‌آید، کیخسرو برخلاف بسیاری از پادشاهان بدنام و دژخوی، نه تنها پادشاه کامل بلکه انسان کامل نیز هست (یا حقی، ۱۳۸۶: ۶۸۳-۶۸۲).

اکنون که با اسطوره کیخسرو آشنا شدیم اجزای نظام روان‌شناسی یونگ را بیان می‌کنیم تا خوانشی دقیق از هردو موضوع داشته باشیم:

من

اصطلاحی است که یونگ برای اشاره به سازمان ذهن خودآگاه از آن استفاده کرد. من شامل ادراک، حافظه، افکار و احساسات است (هال و نور دی، ۱۳۹۳: ۴۱).

ناهشیار شخصی

ناهشیاری شخصی در زیر هشیاری قرار دارد، شامل تجربی که به زندگی فردی مربوط می‌شوند؛ چون پیش‌پا افتاده یا ناراحت‌کننده بوده‌اند فراموش یا سرکوب شده‌اند (شولتز. د و شولتز. س، ۱۳۸۶: ۴۹۴) بین من و ناهشیار شخصی ارتباط دو طرفه‌ای وجود دارد.

ناهشپار شخصی را به جعبه بایگانی تشبیه کرده‌اند. برای بیرون کشیدن چیزی از آن، بررسی آن برای لحظه‌ای و برگرداندن آن به همان جایی که بوده تا دفعه بعد، تلاش ذهنی کمی لازم است (کریمی، ۱۳۹۶: ۸۲).

ناهشپار جمعی

عمیق‌ترین سطح روان که کمتر از همه دست‌یافتنی است شامل تجاربی که از نیاکان و اجداد بدوی‌مان به ما رسیده است. همان‌گونه که هریک از ما تمام تجارب خود را در ناهشپار شخصی انباشته و بایگانی می‌کنیم، نوع بشر نیز به‌صورت جمعی به‌عنوان یک گونه، تجارب گونه انسان و پیش‌از انسان را در ناهشپار جمعی اندوخته می‌کند. این میراث به نسل جدیدی انتقال می‌یابد. هرگونه تجربیاتی که همگانی باشند؛ یعنی با هر نسل نسبتاً بدون تغییر تکرار شده باشند، بخشی از شخصیت ما می‌شوند. گذشته بدوی ما، شالوده روان انسان می‌شود و رفتار جاری را هدایت می‌کند و بر آن تأثیر می‌گذارد. ما این تجارب جمعی را مستقیم به ارث نمی‌بریم (شولتز. د و شولتز. س، ۱۳۸۶: ۴۹۵). برای مثال، ما ترس از مار را به ارث نمی‌بریم، بلکه استعداد یا پتانسیل ترسیدن از مار را به ارث می‌بریم. ما آمادگی داریم به همان شیوه‌هایی رفتار و احساس کنیم که انسان‌ها همیشه رفتار و احساس کرده‌اند یا به زبان دیگر ما به‌طور غریزی ترس از مار را داریم. عمومیت این تجارب در نسل‌های بی‌شمار، هنگام تولد بر هریک از ما تأثیر گذاشته و تعیین می‌کنند که چگونه دنیای خود را درک کنیم و به آن واکنش نشان دهیم یونگ توانست مشخص کند، این عقاید به‌صورت شفاهی یا نوشتاری از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر منتقل نشده بودند. یونگ گفته است که بیماران در رؤیاها و خیال‌پردازی‌های خود، همان نوع نمادهایی را به یاد آوردند و برای او شرح دادند که در فرهنگ‌های باستانی کشف کرده بود(هال و نور دبی، ۱۳۹۳: ۴۶-۴۷).

۲-۲- کهن‌الگو

محتوای ناخودآگاه جمعی را کهن‌الگو می‌گویند. کهن‌الگو به معنی یک مدل اصلی است که بر اساس آن چیزهای مشابه ساخته می‌شوند. واژه هم‌معنی آن نسخه نخستین است. یونگ کهن‌الگوهای بسیاری از جمله: قهرمان، دیو، زمین، مادر، پیرخرمند و شاه [...] را شناسایی و تشریح کرد. این کهن‌الگوها را نباید به عنوان تصاویر کامل، قلمداد کرد آن‌گونه که تصویر رویدادهای زندگی گذشته در حافظه قرار می‌گیرد (همان، ۴۸-۴۹).

کهن‌الگوهای که برای ما مهم است کهن‌الگوی قهرمان و شاه است. اسطوره‌ی قهرمان «رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اسطوره‌هاست و ما آن را در اساطیر قدیم یونان و روم، در قرون وسطی، در خاور دور و در میان قبایل بدوی کنونی می‌یابیم.» (یونگ، ۱۳۹۶: ۱۶۲).

ما همواره داستان‌های مشابهی داشته‌ایم که: «درباره‌ی تولد زودرس، رشد سریع در قدرت گرفتن و والا شدن، مبارزه‌ی پیروزمندانه علیه نیروهای اهریمنی، گرفتار غرور شدن و افول زود هنگام بر اثر خیانت یا فداکاری قهرمانانه‌ای که به مرگ وی می‌انجامد.» (همان).

کهن‌الگو قهرمان

قهرمان اساطیری از برجسته‌ترین شخصیت‌های کهن‌الگویی است که از قدیم‌ترین ایام تاکنون، در میان بسیاری از ملل و اقوام و مذاهب زندگی کرده است و حوادث شگفت‌انگیزی را پدید آورده است. بنابر اساطیر و افسانه‌های قهرمانی، قهرمان زاده می‌شود تا در زمانی مشخص، پای در مسیری ناآشنا و جادویی گذارد. با طی کردن مراحل و آزمون‌های سخت و دشوار، برکت و فضیلت از دست رفته را به جامعه برگرداند. به عقیده‌ی کمبل «سفر اسطوره‌ای قهرمان، معمولاً تکریم و تکرار الگویی است که به آن مراسم گذار می‌گویند. دارای سه مرحله: جدایی و تشرف و بازگشت است که آن را هسته‌ی اسطوره‌ی یگانه نامیده‌اند. قهرمان از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری مخاطره‌آمیز به حیطه‌ی شگفتی‌های ماوراءالطبیعه را آغاز می‌کند. با نیروهای شگفت در آن جا روبه‌رو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پرمزوراز، قهرمان نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند.» (کمبل، ۱۳۹۴: ۴۰)

ویژگی‌های اسطوره‌ی قهرمان

الف. کاوش: قهرمان (منجی، فدایی) سفری طولانی را آغاز می‌کند که طی آن باید وظایف سنگینی هم‌چون، جنگ با غول‌ها، حل معماهای بی‌پاسخ، ازدواج با یک شاهزاده و مانند آن را به انجام برساند.

ب. نوآموزی: قهرمان برای گذر از مرحله بی‌خبری و خامی و برای رسیدن به بلوغ فکری و اجتماعی، باید یک سلسله وظایف و مقدرات شکنجه‌آور را از سر بگذراند. این مرحله خود غالباً از سه بخش رهسپاری، دگرگونی و رجعت تشکیل می‌شود.

ج. فداکاری و ایثار: قهرمان که نماینده رفاه قبیله یا مملکت است باید جان خود را بدهد و به کفاره گناهان مردم تا دم مرگ رنج بکشد تا مملکت را به باروری و زاینده‌گی برساند (گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۷۹).

به طور کلی می‌توان گفت: «تمادهای قهرمانی، زمانی بروز می‌کنند که من خویشتن نیاز به تقویت بیشتر داشته باشد؛ یعنی هنگامی که خودآگاه برای کاری که خود به تنهایی یا دست‌کم بدون یاری منابع نیرویی در ناخودآگاه است نمی‌تواند انجام دهد، به ناخودآگاه نیاز پیدا می‌کند» (یونگ، ۱۳۹۶: ۱۸۱). ناخودآگاه در اصل به کمک و یاری ما می‌آید و ضد ما عمل نمی‌کند.

۳-۲- تحلیل عروج کیکاوس در شاهنامه

بنابر روایت شاهنامه دیوان تصمیم می‌گیرند کیکاوس را گمراه کنند و دیوی خود را به صورت غلامی درمی‌آورد و او را وسوسه می‌کند بر آسمان‌ها فرمانروایی کند. بدین منظور بر چهار عقاب می‌نشینند و راهی آسمان می‌شود. اما میانه راه، همین که نیرو عقاب‌ها تحلیل می‌رود، از آسمان سرنگون می‌شود.

در تحلیل این قسمت می‌توان اذعان داشت عروج کیکاوس بیش‌تر با نمادهای دنیوی و شهوت تسلط و خوی سیراب نشدنی انسان همراه بود. اگر با زبان نمادها به داستان کیکاوس بپردازیم، درمی‌یابیم عروجی انسانی یا از سرچشمه‌های حیوانی انسانی است که در پی ارضای قدرت یا چیرگی بر کل دنیا است. عقاب‌ها علامت میل ما هستند و گوشت به یک معنا رمز و نشانه‌ای برای متعلق میل یا بنابه اصطلاح روان‌کاوی ژاک لاکان نشانه «بژه میل» است (هومر، ۱۳۹۴: ۳۴). چنین از داستان برداشت می‌شود انسان میل سیری‌ناپذیری در تمام جنبه‌های انسانی و دنیوی دارد و سعی در به دست گرفتن همه چیز را دارد. یونگ گفته است: «هنگامی که اندیشه‌ی ما آن قدر بالا می‌رود که آسمان‌ها را فتح می‌کند، انسان دیگر ما، یعنی فرد سرکوب یافته به سوی جهنم سقوط می‌کند» (یونگ، ۱۳۸۹: ۱۵۴).

دلیل نجات پیدا کردن کیکاووس از مرگ

نکردش تباه از شگفتی جهان	همی بودنی داشت اندر نهان،
سیاوش ازو خواست آمد پدید	ببایست لختی چمید و چرید
به‌جای بزرگی و تخت نشست	پشیمانی و درد بودش به دست

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۹۷/۲)

کیکاووس به این دلیل از مرگ نجات یافت که: «به چند وجه پادافر دید: فره‌ی کوی (کیانی) از او بشد، کی‌اوس بر زمین افتاد و به دریاچه وروکشه پناه برد و پیام‌آور ایزد نریو سنگ پی او شد تا او را بکشد. اما فروشی کیخسرو، نوۀ آیندش پسر پسرش در پی او بشد و او را حفظ کرد. فروشی کیخسرو به نریوسنگ که کوشیده بود او را به کناری بزند، به بانگ بلند گفت فرشته نگهبان روان اوست: او را مکش، ای نریوسنگ، پرورانده‌ی جهان! چه اگر این مرد را بکشی، ای نریوسنگ، گردانده‌ی جهان، قهرمان نابودگر توران زاده نخواهد شد، زیرا از پشت این مرد (کنوس) مردی به نام سیاوخش خواهد زاد و از پشت سیاوخش من زاده خواهم شد، من که خسروم، من که قهرمان‌ترین (مرد) توران (یعنی افراسیاب) را خواهم شکست، آن که (= افراسیاب) بس سپاه و لشکر نابود کند... وین منم که با دگرگون کردن مسیر نبود، سپاهیان و لشکریان‌ش را خواهم شکست، من که شهریار توران را واپس

خواهم راند. این سخن نریوسنگ را متأثر کرد و بر آن شد تا کئوس را نکشد، که تنها پادافره کئو آن بود که نامیرا شد» (دومزیل، ۱۳۸۴: ۱۳۴-۱۳۵ به نقل از بهفر، ۱۳۹۴: ۳۷۲/۴).
فروشی کیخسرو از پیک اهورامزدا (نریوسنگ) خواست که کیکاووس را نکشد. و او را ببخشد. کیکاووس از مرگ نجات پیدا کرد. شرمنده و پشیمان به زمین برگشت و چهل شبانه‌روز به درگاه خداوند گریه و زاری کرد تا خداوند گناهان او را بخشید. کیکاووس پس از حوادثی که از سر گذراند چون متوجه شد که جهان سراسر هیچ و پوچ است. عدالت ورزید و از عدل و داد بهره برد. قهرمان، منجی است و نجات‌بخشی از مهم‌ترین ویژگی کهن‌الگوی قهرمان است که درباره‌ی کیخسرو صادق است.

کهن‌الگو شاه

کهن‌الگوی شاه مهم‌ترین و قدرت‌مندترین کهن‌الگو است. کهن‌الگوی که جامعه ایرانی به شدت تحت تأثیر و سیطره آن است. کهن‌الگوی که توجهی به آن نمی‌کنند اما به شدت می‌تواند ویرانگر باشد. چرا کهن‌الگو شاه در کشور ما بیش‌تر حس می‌شود؟ در تاریخ کهن‌سال سرزمین ما از جمله: مادها، هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان و در تاریخ بعداز اسلام همیشه پادشاهی وجود داشته است. شاه در قبل از اسلام به معنی خدا بوده است (فرهنگ جهانگیری، ذیل واژه‌ی «شاه») یا شاه را ظل‌الله یا سایه‌ی خدا می‌گفتند (فرزام اجلالی، ۱۳۸۳: ۴۵) یا شاه را از طرف خدا می‌پنداشتند یا دست‌نشانده‌ی او فرض می‌کردند.

The King energy is primal in all men

در کتاب شاه، جنگجو، جادوگر و عاشق آمده است: «نیروی شاهی، نیروی اولیه در همه‌ی مردان است» (رابرت مور، ۱۹۹۱: ۴۹). (ترجمه متن بالا)

Kings have traditionally been seen as divine.

Interestingly, though, it's not the men themselves who are given such divinity. They were mere stewards of the "King energy"
the king is dead !long live the king

That line had always confused me, but now it makes sense.

The mortal man who had taken the role of king is dead, but The King himself will live on in his next incarnation

پادشاهان از دیدگاه سنتی به‌صورت الهی دیده شده‌اند. جالب است که این مردان خودشان نیستند که چنین الوهیتی به دست می‌آورند. آن‌ها فقط کارگزاران نیروی پادشاهی بوده‌اند. شاه مرد: زنده باد شاه! این سطر همیشه مرا گیج می‌کرد اما حالا منطقی به‌نظر

می‌رسد. مرد فانی که نقش شاه را ایفا می‌کرد، مرده است. اما خود شاه (نیروی شاهی) در جسم بعدی خود به زندگی ادامه خواهد داد (رابرت مور، ۱۹۹۱: ۵۰). (ترجمه متن بالا)
به خوبی می‌توان درک کرد که شاهی یک الگوست که افراد فقط نقش آن را بازی می‌کنند الگویی که فرد را به سیطره‌ی خود درمی‌آورد.

we rarely experience the King in his fullness Most of the time,
our 'kings' are either tyrants or weaklings, which are, of course,
.two sides of the same dark coin

King Herod, upon hearing of the birth of Jesus (The “King of the Jews”), ordered the death of every infant boy in the region. The mortal man had identified with the King energy, believed it to be him , and therefore the idea of a King of the Jews coming to usurp him was unthinkable. He believed every man, woman and child in his kingdom belonged to him , personally , rather than to the station of Kingship that he was holding

ما به ندرت پادشاهان را در کمالشان تجربه می‌کنیم بیشتر اوقات، «پادشاهان» ما یا ظالم یا ضعیف هستند، که البته دو طرف یک سکه تاریک است.

پادشاه هیروُد، با شنیدن تولد عیسی «پادشاه یهودیان»، دستور مرگ تمام پسر شیرخوار منطقه را صادر کرد. مرد فانی که باور داشت دارای نیروی شاهی است حتی فکر اینکه کسی جایگاه او را غصب کند و پادشاه یهود شود غیرممکن می‌پنداشت، زیرا به عقیده او هر مرد، زن و کودکی که در قلمروش بود نه به جایگاه پادشاهی بلکه به شخص او تعلق داشت (رابرت مور، ۱۹۹۱: ۶۳). (ترجمه متن بالا)

When someone identifies with their King archetype, and their ego gets tangled up in it, suddenly any calm or benevolence they had is gone. It is replaced by desperation . The ego knows that it is not the true King. It is a usurper, and it will do everything it can to appear powerful. The appearance of power often takes the form of exploiting and abusing the people of the kingdom.

وقتی کسی با کهن‌الگو پادشاه خود شناخته می‌شود، ایگو او و پادشاه درهم تنیده می‌شود، و در این زمان هرگونه آرامش و خیرخواهی از بین می‌رود و ناامیدی جای آن را می‌گیرد، زیرا که ایگو فرد می‌داند که او یک پادشاه واقعی نیست تنها یک غاصب است.

از این رو، هر کاری برای قدرتمند جلوه دادن خود انجام می‌دهد که این قدرت نمایی معمولاً به شکل استثمار و تعرض به مردم سرزمینش است (رابرت مور، ۱۹۹۱: ۶۷). (ترجمه متن بالا)

در شاهنامه منجی‌ها که همان قهرمانان و پهلوانان هستند در بسیاری از موارد با شاهان یکی نمی‌شوند و این خرد ایرانی است که در شاهنامه به ما نشان می‌دهد اگر یکی بشوند، دچار مشکل می‌شوند همانند جمشید.

کیخسرو؛ تعالی منجی‌گری در برابر شاهی

کیخسرو نمونه کامل منجی یا نماد سوشیانتی است؛ چون کودکی آن مانند کودکی حضرت موسی است. در بزرگسالی از رودی رد می‌شود که بقیه نمی‌توانند عبور کنند و مراحل تشرف پهلوان را پشت سر می‌گذارد

نفرت فردوسی از الگوی کیکاوسی و ستایش از الگوی کیخسروی نشانه‌ی روشنی است که فردوسی به مطلق سلطنت نمی‌اندیشد، بلکه او فقط به نمونه‌ی پرتقوای آن نظر دارد و آن را می‌ستاید (بهار، ۱۳۸۶: ۱۲۲). شخصیت کیخسرو در روایات اسلامی چندان اهمیت دارد که گفته‌اند روزششم فروردین، که نوروز بزرگ نام داشت، کیخسرو در این روز بر هوا عروج کرد.

به عقیده‌ی حمیدیان «الگوی شاه کیخسرو در زمره‌ی الگوهای اساطیری حماسی شاهنامه است که او را از همه‌ی شهریاران نیکو خصلت اساطیری ایران ممتاز می‌سازد و در پایان به پایگاه انسان کامل می‌رسد. بُن‌مایه‌ای که حکیم توس پیش از عصر عرفانی یا در آغاز آن، مطرح ساخته است و پایگاه کیخسرو را به پایگاه ایزدی و پیامبری ارتقا بخشیده است. آنچه در فرجام زندگی پرماجرای کیخسرو اهمیت دارد، مشی و معاملت عارفانه‌ی اوست که نخستین نمونه‌ی کامل را به دست می‌دهد. او درحالی که جهان را به اطاعت آورده و دشمنی آشکار یا نهان برایش نمانده، درست در جایی که مطابق منطق رایج آدمیان باید پس از آن همه رنج بیاساید و حکومتی به کام دل برآند، در اندیشه می‌شود. مبدا قدرت فراوان وی را چون جم، ضحاک، سلم و تور و افراسیاب از راه یزدان به درکند؛ پس، به دنیای دل و درون پناه می‌برد. آنکه جهان درمشت او باشد و آن را از دست بگذارد، نه همسری گزیده و نه به فرزند دلشاد بوده است. تنها چیزی که خواسته پالایش زندگی از عوامل آلودگی است (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۲۳)

هنگامی که بهترین پادشاه تاریخ ایران می‌تواند درباره توانایی‌های خود در مقابله با شرارت‌های ملازم با قدرت به تردید بیفتد، به پادشاهان فناپذیر کوچکتری مانند کاوس چه امیدی می‌توان بست؟ شرافت اخلاقی و پادشاهی ناسازگار هستند، همچون دو الگو که

یکدیگر را می‌بلعند در بیشتر مواقع الگوی شر یا در اینجا شهریاری نیکی و خوبی فرد را به سمت تیره و بدی می‌کشاند؛ بنابراین کیخسرو، عالی‌ترین شاه اخلاقی، از پادشاهی کناره‌گیری می‌کند و جنبه‌روحانی و معنوی زندگی خود را می‌رباید (دیویس، ۱۳۹۶: ۱۰۵). فرجام کیخسرو واقعاً شگفت‌آور بود، چون او در اوج نیکنامی و پُرآوازی درحالی‌که فرمانروایی جهان را بر عهده داشت، یک‌باره کنار گذاشت و راه معنوی پیمود. او که پس از مرگ افراسیاب، دیگر سالارجهان شده بود و همه شهریاران، پهلوانان و گوان دلیر پیش او سرخم می‌کردند، از کار گیتی کناره گرفت و خود را به مراقبه و نیایش سپرد و به شکلی اسطوره‌وش ناپدید شد. کی‌خسرو در اوستا از جاودانان است. بنابه روایت کتاب‌های پهلوی، او در محل مرموزی پنهان است و در هزاره‌ی سوشیانت بر ایزد وای (ویو) می‌نشیند و به پیشواز سوشیانت می‌آید و کارهای نیک خود را برای سوشیانت بیان می‌کند و سوشیانس از کیخسرو می‌خواهد که آیین به‌دینی را بپذیرد. کیخسرو این دین را می‌ستاید و بدین ترتیب، او فرمانروا می‌شود و سوشیانت موبد موبدان می‌گردد (آموزگار، ۱۳۸۷: ۷۱-۷۲ و ۸۶). در این هزاره، کیخسرو و یاران به یاری سوشیانت، نظم و قانون و داد و خوی گاهانی را در بین مردم برقرار می‌کنند (آذر فرنبرگ، ۱۳۸۹: ۱۰/۲۷۸).

۳- نتیجه‌گیری

ضمن تحلیلی که در اسطوره کیخسرو و درک کهن‌الگوهای یونگی داشتیم، می‌توان ادعان داشت کیخسرو فراتر از یک اسطوره قومی است. اسطوره‌ای که به خوبی ناخودآگاه جمعی را برای ما توضیح می‌دهد. در اسطوره کیخسرو به خوبی تقابل کهن‌الگوهای شاه و منجی را می‌توان درک کرد، تقابلی که در آخر نماد سوشیانتی یا منجی‌گری پیروزشد و به سعادت آخروی رسید. ولی نکته‌ای که در آن مهم است که کیخسرو دست رد به سینه‌ی قدرت زد عملی که بسیار سخت و با مخالفت بزرگان همراه بود. فرجامی که بسیار خوش‌تر از سلطنت چندین ساله است. کیخسرو به ما دو راه نشان می‌دهد راه پاکی و راه ظلم. همان‌طور که می‌دانید قدرت همیشه با ظلم و ستم همراه است. کیخسرو نمی‌خواهد درگیر این نخوت شود. پس راه حق را در پیش می‌گیرد. راه حق همان راهی است که ما باید بیندیشیم که در عصر امروزی ما کدام است. نباید فریب خورد که الگوی شاهی همان الگو منجی‌گری برای مردم است. جامعه مردمی که همیشه منتظر یک منجی برای رهایی بوده‌اند. پس باید بین این دو تفکیک قائل شوند و آن‌ها را با هم نیامیزیم که منجر ویرانی و نابودی می‌شود.

منابع

- ۱- آذر فرنېغ. (۱۳۸۹). **دینکرد هفتم**، تصحیح متن، آوانویسی، نگارش فارسی، واژه‌نامه و یادداشت‌ها از محمدتقی راشد‌محصل، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۷). **تاریخ اساطیری ایران**، تهران: سمت.
- ۳- اجلالی، فرزام. (۱۳۸۳). **بنیان حکومت قاجار: نظام سیاسی ایلی و دیوان‌سالاری مدرن**، تهران: نی.
- ۴- اردستانی، حمیدرضا. (۱۳۹۴). «اسطوره‌های ایرانی؛ برآیند دگرگونی‌های اجتماعی و جغرافیایی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، س ۱۱، ش ۴۰، ص ۴۵-۷۳.
- ۵- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). **اسطوره؛ بیان نمادین**، تهران: سروش.
- ۶- _____ (۱۳۸۹). «اسطوره‌ی کیخسرو در شاهنامه»، بخارا، س ۱۳، ش ۷۶، ص ۵۷-۷۳.
- ۷- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن. (۱۳۵۱). **فرهنگ جهانگیری**، جلد اول، چاپ دوم، به کوشش رحیم عقیفی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۸- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). **از اسطوره تا تاریخ**، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: چشمه.
- ۹- _____ (۱۳۸۶). **جستاری در فرهنگ ایران**، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: اسطوره.
- ۱۰- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). **درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی**، تهران: مرکز.
- ۱۱- خسروی، اشرف. (۱۳۹۴). **شاهنامه از دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی یونگ**، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۲- دوان پی، شولتز و سیدنی الن شولتز. (۱۳۸۶). **تاریخ روانشناسی نوین**، ترجمه علی‌اکبر سیف و دیگران، چاپ ششم، تهران: دوران.
- ۱۳- دومزیل، ژرژ. (۱۳۸۴) **بررسی اسطوره‌ی کاووس در اساطیر ایرانی و هندی**، برگردان شیرین مختاریان و مهدی باقی، چاپ اول، تهران: نشر قصه.
- ۱۴- دیویس، دیک. (۱۳۹۶). **حماسه و نافرمانی؛ بررسی شاهنامه فردوسی**، ترجمه سهراب طاووسی، تهران: ققنوس.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). **شاهنامه**، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، جلد دوم و سوم و چهارم، چاپ سوم، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

- ۱۶- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). **شاهنامه‌ی فردوسی**؛ تصحیح انتقادی و شرح یکایک ابیات، مهری بهفر، دفتر چهارم، چاپ اول، تهران: فرهنگ نشر نو.
- ۱۷- کریمی، یوسف، (۱۳۹۶). **روان‌شناسی شخصیت**، تهران: ویرایش.
- کمبل، جوزف. (۱۳۹۴). **قهرمان هزار چهره**، برگردان شادی خسرو پناه، چاپ ششم، مشهد: گل آفتاب.
- ۱۸- کوپر، کارل. (۱۳۸۰). **جامعه باز و دشمنان آن**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی: تهران.
- ۱۹- گورین، ویلفرد، ال و همکاران. (۱۳۷۰). **راهنمایی رویکردهای نقد ادبی**، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
- ۲۰- هال، کالوین اس. و ورنون جی. نوردبی. (۱۳۹۳). **نظریه‌های تحلیل روان ۲؛ مقدمات روانشناسی یونگ**، مترجم شهریار شهیدی، قم: آینده درخشان.
- ۲۱- هومر، شون. (۱۳۹۴). **ژاک لاکان**، محمدعلی جعفری، تهران: ققنوس.
- ۲۲- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۲۳- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۹). **روانشناسی و شرق**، ترجمه لطیف صدیقیانی، تهران: جامی.
- ۲۴- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۶). **نسان و سمبول‌هایش**، محمود سلطانیه، تهران: جامی.
- منابع لاتین

Moor, Robert and Gillete, Douglas. (1991) *King Warrior Magican Lover*, harper San Francisco: San Francisco.